

Three Expressions of "Duration" in Bergson's Philosophy; what is the "Difference" of Deleuze's Formulation from Bergson's Philosophy?

Mohammad Taghi Tabataba'i 

Assistant Professor of Philosophy,
University of Tehran, Tehran, Iran

Seyyed Ashkan Khatibi *

PhD Student of Philosophy, University of
Tehran, Tehran, Iran

Abstract

Bergson's philosophy has sometimes been regarded as dualistic and sometimes as monotheistic. The price of being partial to each has been to destroy some of Bergson's concepts and specifications in favor of others. In the meantime, some have tried to read Bergson's philosophy as dualistic and monistic at the same time, but the efforts have not only been unsatisfactory, but have also added to the previous difficulties; Because sometimes he has changed Bergson's philosophy to a philosophy of existential unity, sometimes he has made it based on a dialectical foundation, and sometimes he has turned it into a kind of conventional dualism. Gilles Deleuze, by proposing the doctrine of "difference", has given a reading of Bergson's philosophy, based on which Bergson's philosophy has different moments of dualism and monotheism, in each of which Diernard accepts a different "expression": From absolute dualism to hidden monogamy and then to recovered dualism. The purpose of this article is to highlight the fundamental difference between Deleuze's reading and other readings of existential unity or dualistic or dialectical of Bergson's philosophy, and to show that the explanation of these moments and especially the explanation of the logic of the last transition to recovered dualism requires recalling a doctrine that although Deleuze himself He cultivated it, he did not emphasize it much in his reading of Bergson. In this way, the claim is that explaining the logic of separating the moments of Bergson's philosophy in Deleuze's reading, as well as the logic of the transition from one to the other, instead of considering the two statements of Dirndt, it is necessary to consider the third statement of Dirndt as a difference in itself. This is the way that the expression of each aspect of Dirand is possible in three types of difference: Dirand as a pure thing in the essential difference, Dirand as a comprehensive thing in the difference of the material, and Dirand as a creative thing in the difference in itself.

Keywords: Bergson, Dualism, Monism, Expressionism, Deleuze.

* Corresponding Author: ashkan.khatibi@alumni.ut.ac.ir

How to Cite: Tabataba'i, MT. & Khatibi, SA. (2023), Three Expressions of "Duration" in Bergson's Philosophy; what is the "Difference" of Deleuze's Formulation from Bergson's Philosophy?, *Hekmat va Falsafeh*, 19 (74), 47-70.

سه بیان از «دیرند» در فلسفه برگسون؛ صورت‌بندی دلوزی از فلسفه برگسون چه «تفاوتی» دارد؟

محمد تقی طباطبایی * ID استادیار فلسفه، دانشگاه تهران، تهران، ایران

سید اشکان خطیبی ID دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

فلسفه برگسون را گاه دو گانه‌انگار دانسته‌اند و گاه یگانه‌انگار. بهای جانبداری از هر یک نیز نابوده انگاشتن بعضی مفاهیم و تصریح‌های برگسون به نفع بعضی دیگر بوده است. در این میان، کسانی کوشیده‌اند فلسفه برگسون را هم‌زمان دو گانه‌انگار و یگانه‌انگار بخوانند، اما کوشش‌ها نه تنها نابسندیده بوده بلکه بر دشواری‌های پیشین نیز افزوده است؛ زیرا گاه فلسفه برگسون را به فلسفه‌ای وحدت وجودی بازبرده و گاهی بر بنیادی دیالکتیکی استوار ساخته و گاه دیگر آن را به نوعی دو گانه‌انگاری متعارف بدل کرده است. ژیل دلوز، با طرح آموزه «تفاوت»، خوانشی از فلسفه برگسون به دست داده است که بر اساس آن فلسفه برگسون لحظات مختلفی از دو گانه‌انگاری و یگانه‌انگاری دارد که در هر یک، دیرند «بیانی» دیگر گونه می‌پذیرد: از دو گانه‌انگاری مطلق به یگانه‌انگاری نهفته و سپس به دو گانه‌انگاری باز یافته. هدف این مقاله این است که ضمن برجسته کردن تفاوت اساسی خوانش دلوز با بقیه خوانش‌های وحدت وجودی یا دو گانه‌انگار یا دیالکتیکی از فلسفه برگسون، نشان دهد که توضیح نسبت این لحظات و به‌ویژه توضیح منطق گذار واپسین به دو گانه‌انگاری باز یافته مستلزم فراخواندن آموزه‌ای است که گرچه دلوز خود آن را پرورانده، در خوانش‌اش از برگسون آن را چندان برجسته نکرده است. به این ترتیب، مدعا این است که توضیح منطق تفکیک لحظه‌های فلسفه برگسون در خوانش دلوز و نیز منطق گذار از هر یک به دیگری، به جای ملاحظه دو بیان از دیرند، مقتضی در شمار آوردن بیان سوم دیرند همچون تفاوت فی نفسه است. این گونه است که بیان‌پذیری هر یک از وجوه دیرند در سه گونه تفاوت میسر می‌گردد: دیرند همچون امر ناب در تفاوت ماهوی، دیرند همچون امر فراگیر در تفاوت شدی و دیرند همچون امر خلاق در تفاوت فی نفسه.

واژه‌های کلیدی: برگسون، دو گانه‌انگاری، یگانه‌انگاری، بیان‌گری، دلوز.

۱. درآمد: چرایی طرح مفهوم «تفاوت»

الف. خوانش‌های دوگانه‌انگار

فلسفه برگسون از ابتدا راه را بر انواع خوانش‌های دوگانه‌انگار گشوده است. نخست آنکه معروف‌ترین آموزه فلسفه برگسون، یعنی دیرند (La durée)، اغلب در برابر ماده یا فضا و در دوگانگی با آن لحاظ شده است.^۱ نخستین اثر برگسون، جستار در داده‌های بی‌واسطه آگاهی که به سال ۱۸۸۷ منتشر شد و رساله دکتری برگسون بود، طرح دوگانگی است میان دیرند و فضا که یکی با دیگری تفاوت ماهوی (La différence de nature) دارد. تأکید برگسون بر این تفاوت چنان مؤکد است که از آن به بعد، به جای لفظ «زمان» (Le temps) که در زبان فرانسه از حیث ریشه لغت تقیسات فصلی را افاده می‌کند و بهره‌ای از فضا پیشاپیش در معنای آن هست، از تعبیر «دیرند» بهره می‌جوید تا رد هر گونه آمیختگی با فضا را از زمان بزداید.^۲ آنچه از این نظریه و بسط بعدی آن برداشت شد، عموماً نوعی دوگانه‌انگاری (Le dualisme) بود که گویی برگسون به گونه‌ای صلب میان فضا یا ماده با دیرند برقرار می‌کرد: از یک سو دیرند است که عرصه کثرت درونی و کیفیت و ناهمگنی در عین پیوستگی است؛ از سوی دیگر فضا است که عرصه کثرت عددی و کمیّت و همگنی در عین گسستگی است. (Bergson, 1963: 58-59)

اما از این گذشته، بی‌آنکه نیاز باشد به محتوای آثار نظر کنیم و در جزئیات وارد شویم، عنوان بسیاری از آثار اصلی برگسون خود نوعی دوگانه‌انگاری را متبادر می‌کند: ماده و حافظه: جستار در نسبت بدن و روان؛ دو سرچشمه اخلاق و دین؛ فکر و متحرک؛ دیرند و هم‌زمانی؛ آگاهی و زندگی؛ «نفس و بدن»؛ «درباره ویلیام جیمز، حقیقت و واقعیت»؛ «ممکن و واقعی» و مانند آن.

بعضی تصریحات خود برگسون نیز، و رای عنوان آثار، گویی بر خوانش‌های دوگانه‌انگار صحنه می‌گذارد. در آثاری مانند ماده و حافظه که برگسون آن را نه سال پس از جستار به سال ۱۸۹۶ نوشته است، چنین عباراتی یافتنی است: «[نگارنده در] کتاب حاضر واقعیت روان و واقعیت ماده را تصدیق می‌کند...؛ در نتیجه به وضوح دوگانه‌انگار است. اما از سویی دیگر بدن و روان را چنان طرح می‌کند که می‌توان امیدوار بود مشکلات نظری‌ای را که دوگانه‌انگاری همیشه در پی داشته است، اگر نه از میان بردارد، باری بس

تعدیل کند...» (Bergson, 1963: 161) همین تعابیر راه را بر برداشت‌های دوگانه‌انگار از فلسفه برگسون هموار کرده است؛ حتی اگر مقصود برگسون، در سراسر این کتاب، ضمن دفاع از نحو خاصی از دوگانه‌انگاری، نقد انواع «دوگانه‌انگاری عامیانه» (Le dualisme) باشد. (Bergson, 1963: 358)^۳

سرانجام اینکه بعضی تفاسیر از فلسفه برگسون نیز عموماً همین برداشت دوگانه‌انگار را تقویت کرده و جا انداخته است. سخنرانی برتراند راسل به سال ۱۹۱۳ در کیمبریج، نمونه‌ای روشن از برداشت‌های رایجی است که از فلسفه برگسون پیوسته در کار بوده است: «فلسفه آقای برگسون، به خلاف بیشتر فلسفه‌های گذشته، دوگانه‌انگار است: عالم در نظر او به دو بهره نامتجانس تقسیم شده که یک سوی آن حیات است و سوی دیگرش ماده یا آن چیز لختی که عقل آن را ماده می‌بیند.» (Russell, 1915: 2)

اما به‌رغم همه این قرائن و شواهد، دوگانه‌انگاری برداشتی است که نمی‌توان در فهم و بیان فلسفه برگسون به آن بسنده کرد؛ زیرا از یک سو تصریح برگسون همواره این بوده است که فلسفه او سراسر گرد مسئله‌ای واحد می‌گردد و آن «دیرند» و شهود دیرند است.^۴ از این منظر، بسنده نیست که دیرند را صرفاً در برابر ماده یا فضا بنشانیم؛ بلکه همچنین باید نشان دهیم که چه چیز سبب شده است دیرند مسئله اصلی باشد و ماده و فضا تبعی. از سوی دیگر، گذاری در فلسفه برگسون روی داده است که نمی‌توان با دوگانه‌انگاری لحاظش کرد و به شمارش آورد. حرکتی که در فلسفه برگسون از جستار در داده‌های بی‌واسطه آگاهی به ماده و حافظه و آنگاه آثار بعدی برگسون نمودار شده و پنداری اصل واحد «حافظه» (La mémoire) را به جای اصول دوگانه «ماده/دیرند» نشانده است (Worms, 2012: 8)، آشکارا نشان نابسندگی خوانش‌های دوگانه‌انگار است. از این گذشته، رسیدن از دوگانه‌ها به دوگانه‌انگاری استتاجی است که منتج بودن آن بداهت ندارد؛ زیرا می‌توان نسبت دوگانه‌ها را به شیوه‌ای غیردوگانه‌انگار نیز تبیین کرد؛ بنابراین، خوانش‌های دوگانه‌انگار افزون بر اینکه تصریحات دیگرگونه برگسون را در سایه بعضی تصریحات او به محاق می‌برند، گذار و حرکتی را نیز که در فلسفه او روی داده است نادیده می‌گیرند و بر امکان انواع دیگر برقراری نسبت میان دوگانه‌های معروف فلسفه برگسون چشم می‌بندند.

همین نابسندگی‌ها و یکسویه‌نگری‌ها سبب شده است تا خوانش‌هایی یگانه‌انگار از فلسفه برگسون، به منزله بدیلی برای خوانش‌های دوگانه‌انگار، طرح شوند.

ب. خوانش‌های یگانه‌انگار

آنچه خوانش‌های یگانه‌انگار را دامن زده است، نسبتی است که میان دیرند و غیر دیرند در فلسفه برگسون برقرار می‌شود. به یک تعبیر، اگر دیرند عبارت باشد از آنچه شامل خود و غیر خود است و اگر فضا چیزی نباشد مگر نازل‌ترین درجه دیرند، آنگاه چیزی بیرون از دیرند نیست تا در مقابل آن بنشیند. به بیان دیگر، دامنه دیرند چنان گسترده است که غیری باقی نمی‌ماند تا با آن به دوگانگی برخیزد. از این منظر، هرچه هست دیرند است؛ یا در حالتی متراکم و درهم‌تنیده، یا به صورتی متشتت و از هم وارفته؛ یا درجه‌ای عالی از دیرند، یا درجه‌ای نازل از آن (Deleuze, 2002b: 53-54). به این ترتیب، دستاویز قرائت یگانه‌انگار بعضی مفاهیم پایه‌ای فلسفه برگسون چون «درجات دیرند» (Les degrés de la durée) و نیز بعضی تصریحات خود برگسون مبنی بر این است که چیزی از شمول دیرند خارج نیست (Bergson, 1975: 11-12).

پس اگر چنین است، آیا نمی‌توان فلسفه برگسون را نوعی یگانه‌انگاری (Le monisme) دانست؟ مگر نه اینکه به این ترتیب حرکت اندیشه برگسون از جستار در داده‌های بی‌واسطه آگاهی به ماده و حافظه و آثار بعدی به جد گرفته می‌شود و در تحلیل لحاظ می‌گردد؟ مگر نه اینکه با چنین برداشتی میان دوگانگی و دوگانه‌انگاری فرق نهاده می‌شود و یکی از دیگری استنتاج نمی‌شود؟ پس چرا فلسفه برگسون را نتوان، آسوده و آسان، یگانه‌انگار شمرد؟

به نظر می‌رسد هم دوگانه‌انگاری و هم یگانه‌انگاری، هر یک از جهتی، و جاهتی از آن خود دارد. از یک سو نمی‌توان بر این چشم پوشید که فلسفه برگسون سرشار از دوگانه‌های مفهومی است؛ دوگانه‌هایی نظیر دیرند/فضا، حیات/ماده، باز/بسته، امکان/نهفتگی و غیره؛ دوگانه‌هایی که دشوار است یک سویه آن‌ها را از سویه دیگر استنتاج کنیم و آسان دوگانگی را به یگانگی بازبیریم. افزون بر این، خود برگسون گه‌گاه خود را به صراحت دوگانه‌انگار می‌خواند؛ هرچند این صراحت را همیشه با قید و شرط همراه کند؛ اما در عین حال، اگر فلسفه برگسون را دوگانه‌انگار بدانیم، جایگاه مفاهیمی چون «درجات

دیرند» و «صفحات آگاهی» (Les plans de la conscience) را که بر شمول مطلق دیرند دلالت دارند (Worms, 2012: 8)، مهمل یا مبهم گذاشته‌ایم. دوگانه‌انگار خواندن فلسفه برگسون، نادیده گرفتن مهم‌ترین مفاهیم آفریده او در تبیین نسبت دوگانه‌هایی چون فضا/دیرند است. نمی‌توان برگسون را دوگانه‌انگار دانست و شماری از مهم‌ترین مفاهیم فلسفه او را نادیده نگذاشت.

در اینجا با گونه‌ای دشواری مواجه‌ایم: نه می‌توان فلسفه برگسون را آسان دوگانه‌انگار دانست و نه می‌توان بی‌محابا یگانه‌انگارش شمرد. گویی فلسفه برگسون هم دوگانه‌انگار است و هم یگانه‌انگار. هم بستر طرح دوگانه‌هایی است که نمی‌توان یکی را به دیگری فروکاست و از دیگری استنتاج کرد؛ هم عرصه طرح مفاهیمی است که چنان فراگیر و دارای درجات و تشکیک‌اند که نمی‌توان دانست چگونه به غیر مجال ظهور می‌دهند و دویی و دوگانگی می‌پذیرند. گویی دشواری چنان است که راهی جز این نمی‌ماند که هر دو نگرش را حفظ کنیم و به گفتن سخنی نظیر آنچه ولادیمیر ژانکلویچ گفته است، بسنده کنیم: فلسفه برگسون عبارت است از «یگانه‌انگاری در جوهر و دوگانه‌انگاری در گرایش». (Jankélévitch, 1959: 174) با این همه، این تعبیر را نیز - در عین امتیازی که بدان منسوب کرده‌اند - گره‌گشا نیافته‌اند؛ زیرا هرچند تعبیر ژانکلویچ از طریق تفکیک «جوهر» (La substance) از «گرایش» (La tendance) به نزاعی قدیمی بر سر فلسفه برگسون جهت‌ی تازه می‌بخشد، پنداری از این نکته غافل می‌ماند که جوهر برگسونی خود گرایش است.^۵ (François, 2013: 122)

در اینجا گویی نوعی آشفتگی در کار است: خود برگسون، به تصریح و تلویح، هم از دوگانه‌انگاری سخن می‌گوید و هم از یگانه‌انگاری. از سوی دیگر، نسبت این دو به هیچ‌روی روشن نیست. به کارگیری مفاهیمی چون یگانه‌انگاری و دوگانه‌انگاری به جای آنکه پرتو نوری بر فلسفه برگسون بیفکند و نسبت‌ها را آشکار کند، سبب دشواری و پیچیدگی شده است. با چنین ملاحظاتی است که ژیل دلوز می‌کوشد نسبت دوگانه‌ها را روشن کند و یگانه‌انگاری یا دوگانه‌انگاری فلسفه برگسون را بسنجد.^۶

۲. «تفاوت»: فراسوی دوگانه‌انگاری - یگانه‌انگاری

الف. صورت‌بندی دوباره پرسش در پرتو آموزه تفاوت

اگر نسبت دیرند و ماده در فلسفه برگسون صرفاً این می‌بود که میان این دو تفاوت ماهوی برقرار است، آنگاه می‌شد برگسون را - به همان آسانی که برتراند راسل گفته است - دوگانه‌انگار دانست: عالم از دو بهره ناهمگن و نامتجانس تشکیل می‌شد که یکی دیرند می‌بود و دیگری ماده؛ یکی عرصه خلق تفاوت‌ها و امور نو می‌بود و دیگری عرصه تکرار و همانی؛ اما دشواری مسئله هنگامی جلوه می‌کند که بخواهیم از چپستی تفاوت ماهوی‌ای سخن بگوییم که میان دیرند و فضا برقرار است.

در توضیح تفاوت ماهوی میان دیرند و فضا برگسون دو گونه کثرت را از یکدیگر تمیز می‌دهد تا زمان ناب یا دیرند را از فضا جدا کند: فضا عبارت است از مبنای کثرت عددی (La multiplicité numérique) و دیرند عبارت است از بافتاری از کثرت درونی (La multiplicité interne) (Bergson, 1963 : 53-54). برگسون عالمان^۶ را و فیلسوفانی چون کانت را^۷ به سبب خلط این دو گونه کثرت ناتوان از درک زمان حقیقی می‌شمارد. در حالی که به تعبیری که در جستار در داده‌های بی‌واسطه آگاهی آمده، «دو نوع بسیار متفاوت از کثرت در کار است» (همان) که یکی کثرت عددی و کمی است و دیگری کثرت درونی و کیفی. کثرت درونی و کیفی آن مشخصه‌ای است که برگسون دیرند را با آن تعریف می‌کند: دیرند آن چیزی است که فی‌نفسه و بنفسه عرصه ناهمگنی و تفاوت در عین پیوستگی است؛ دیرند آن چیزی است که در خود و با خود «تفاوت ماهوی» دارد. (همان: 69) دشواری مسئله از همین جا آغاز می‌شود؛ از همین حیثیت دوگانه تفاوت ماهوی. تفاوت ماهوی نه فقط «میان» دیرند و ماده، بلکه همچنین خود یکی از دو سوی این دوگانه است: دیرند خود همان تفاوت ماهوی است. آشفتگی و دشواری مطلب درست همین جاست: چگونه ممکن است که آنچه ضابطه تقسیم طرفین است خود یکی از طرفین باشد؟ چگونه دیرند هم «میان طرفین» است و هم «یکی از طرفین»؟

ب. حیثیت دوگانه تفاوت ماهوی

آنچه دلوز بر آن دست می‌گذارد، همین حیثیت دوگانه تفاوت ماهوی است. از یک سو تفاوت ماهوی «روش» تمایزگذاری میان دیرند و فضاست و از سوی دیگر تفاوت ماهوی «شأن وجودی» دیرند است (Deleuze, 2002b: 43). به این ترتیب، اگر دیرند همان تفاوت ماهوی باشد، آنگاه گویی دوگونه دیرند در کار است: دیرندی که در مقابل فضاست و دیرندی که شامل فضاست. از همین رو، دیرندی بزرگ‌تر و فراگیر نیز به میان می‌آید که فضا یا ماده را هم در خود جای می‌دهد. به این ترتیب، دوگانه‌انگاری نخستین در سطحی بالاتر به نوعی یگانه‌انگاری بازمی‌گردد: فضا نیز از دیرند است؛ فضا نیز که مبنای تفاوت کمی و درجه‌ای بود و بلکه خود تفاوت درجه‌ای (La différence de degré) بود، در بطن تفاوت ماهوی جای می‌گیرد. به تعبیر دلوز، به این ترتیب هر چند «از چشم‌اندازی کماکان دوگانه‌انگار، دیرند و ماده همچون آنچه تفاوت ماهوی دارد و آنچه جز درجات نیست، در تضاد خواهند بود؛ اما از منظری ژرف‌بین‌تر، در خود تفاوت درجاتی وجود دارد.» (Deleuze, 2002a: 36) حتی تفاوت درجه‌ای نیز درجه‌ای است از درجات دیرند: «ماده صرفاً نازل‌ترین این درجات است؛ یعنی درست آنجا که تفاوت هیچ نیست مگر قسمی تفاوت درجه.» (همان) چنین است که پنداری حیثیت دوگانه تفاوت ماهوی سبب می‌شود که دوگانه‌انگاری به یگانه‌انگاری بازگردد: همه چیز دیرند است به درجات مختلف؛ حتی فضا.

اما اگر یگانه‌انگاری مقصد نهایی و محتوم فلسفه برگسون باشد، در آن صورت برگسون تفاوت ماهوی را به تفاوت درجه‌ای بدل کرده است و خود آن خطای بنیادینی را مرتکب شده است که آن را با تعبیر خلط تفاوت‌های ماهوی با تفاوت‌های درجه‌ای نقد کرده بود؛ پنداری برگسون به این ترتیب کثرت درونی را به کثرت عددی تقلیل داده و کیفیت را در کمیّت مستحیل کرده است. با این همه، از یک سو انگار آن «دیرند مدرج» - به اعتبار اینکه هر ماهیتی را به درجه‌ای از درجات خود بدل می‌کند - فلسفه برگسون را به فلسفه‌ای یگانه‌انگار مبدل می‌سازد؛ از سوی دیگر، تأکید برگسون بر تفاوت‌های ماهوی (از جمله و به‌ویژه میان دیرند و ماده) به قوت و شدت باقی می‌ماند: تصریح و تأکید او در ماده و حافظه بر نوعی «دوگانه‌انگاری صریح» از جمله این گونه تصریحات نه‌چندان

کم‌شمار اوست. به عبارت دیگر، نه یگانه‌انگاری بی‌چون و چرا بر قامت فلسفه برگسون می‌نشیند نه دوگانه‌انگاری آسان بر آن راست می‌آید. دشواری مسئله این نیست که دریابیم آیا برگسون یگانه‌انگار است یا دوگانه‌انگار؛ دشواری در این است که گویی هم یگانه‌انگار است هم دوگانه‌انگار. به این ترتیب، دلوز پرسش را از اینکه «آیا برگسون دوگانه‌انگار است یا یگانه‌انگار» به پرسشی دیگر تغییر می‌دهد و آن را از نو چنین صورت‌بندی می‌کند: «چگونه ممکن است برگسون هم دوگانه‌انگار باشد هم یگانه‌انگار؟» صورت‌بندی دوباره مسئله نزد دلوز از آن‌رو ممکن می‌شود که دلوز حیثیت دوگانه تفاوت ماهوی را به روشنی آشکار می‌کند. به تعبیر دیگر، کافی است به حیثیت دوگانه تفاوت ماهوی یا دیرند (یعنی حیثیت روشی و حیثیت وجودی) توجه کنیم تا آشکار شود که مسئله دوگانه‌انگاری و یگانه‌انگاری مسئله‌ای است برخاسته از حاق فلسفه برگسون؛ نه مسئله‌ای بیرونی و عارضی که از ناهمخوانی ظاهری بعضی عبارات ناشی شده باشد. با برجسته کردن این دو حیثیت است که دلوز نشان می‌دهد که فلسفه برگسون از درون با هر دوی این رویکردها به ضرورت آمیخته است. در نتیجه نمی‌توان یکی را مطلقاً کنار نهاد و دیگری را محوریت بخشید. با این همه، نمی‌توان همبودی این دو رویکرد را نیز آسان توجیه کرد. به همین مناسبت، راهی باید جست که نه به هضم یکی از دو رویکرد در دیگری منتهی شود؛ نه رفع این آشفتگی ظاهری را در انکار این مطلب بجوید که نگاهداشت هر دوی این رویکردها ضروری است. راه دلوز، از طریق طرح مفهوم تفاوت و دگرسانی‌های آن، تمایز نهادن میان چهار لحظه فلسفه برگسونی است.

ج. چهار لحظه فلسفه برگسونی

۱. دوگانه‌انگاری مطلق (Le pur dualisme):^۱ تفاوت ماهوی

نخستین لحظه از فلسفه برگسون، تمایز نهادنی صریح و مطلق است میان زمان ناب (یا دیرند) با فضا یا ماده. یک سو زمان ناب است که کثرتی است درونی؛ و سوی دیگر فضا یا ماده است که کثرتی است عددی. تفاوتی که میان لحظات زمان برقرار است، تفاوت ماهوی است؛ اما تفاوتی که میان بخش‌های فضا است، تفاوت درجه‌ای است. زمان ناب یا

^۱ Deleuze, 2004: 94.

دیرند نه صورت موسع فضا است - چنانکه کانت می‌پنداشت - نه فواصلی میان نقاطی هم‌زمان که به آن‌ها تقلیل‌پذیر باشد - چنانکه علم جدید می‌پندارد - زمان ناب با فضا و هم‌زمانی «تفاوت ماهوی» دارد نه «تفاوت درجه‌ای». این لحظه از فلسفه برگسون، لحظه دوگانگی‌های مطلق و تقلیل‌ناپذیر است؛ دوگانگی میان دیرند و فضا یا ماده، میان شهود و تحلیل، میان کثرت درونی و کثرت عددی و دو گانه‌هایی دیگر از این دست که موضوع سخن در سراسر جستار در داده‌های بی‌واسطه آگاهی است.

۲. دو گانه‌انگاری خنثی (Le dualisme neutralisé)^۱: درجات تفاوت

اما چنانچه دوگانگی مطلق لحظه پیشین را به جد بگیریم، نتیجه‌ای غریب حاصل می‌شود: اگر دیرند خود یعنی تفاوت ماهوی، پس دیرند هم آن چیزی است که در مقابل فضا یا ماده است هم آنچه میان دیرند و فضا تفاوت می‌گذارد. به تعبیر دلوز، «اگر دیرند در صمیم وجود خود با خود تفاوت دارد، آیا سر نیمه دیگر نیز در آن نیست؟ چگونه ممکن است که دیرند آنچه را با آن تفاوت دارد، آن گرایش دیگر را، بیرون از خود و ابگذارند؟» (Deleuze, 2002b: 53-54) به تعبیر دیگر، گویی دو دیرند یا دو حیثیت از دیرند در کار است: یکی همچون وجود دیرند (در مقابل وجود فضا)؛ و دیگری همچون روش تفاوت‌گذاری میان دیرند و فضا. پیشنهاد ما این است که دیرند لحظه دو گانه‌انگاری خنثی را «دیرند مقسمی» بخوانیم و دیرند لحظه دو گانه‌انگاری مطلق را «دیرند قسمی». مقصود از دیرند مقسمی دیرندی است که هر دو قسم فضا و دیرند لحظه قبل را شامل می‌شود: دیرند قسمی در لحظه دو گانه‌انگاری مطلق، در برابر فضا است؛ اما دیرند مقسمی در لحظه دو گانه‌انگاری خنثی، شامل فضا و آن دیرند لحظه قبل است. با این تعابیر چنین می‌توان گفت: دیرند مقسمی نه در مقابل فضا که همان فضا است به حالت درهم‌تنیده و منقبض؛ و فضا نه در مقابل دیرند مقسمی که همان دیرند است به حالت از هم وارفته و منبسط. به این ترتیب، به جای دو گانه تفاوت ماهوی و تفاوت درجه‌ای دو گانه‌ای دیگر می‌نشیند: انبساط یا از هم وارفتگی (La détente) در مقابل انقباض یا در هم تنیدگی (La détente): هر چه هست دیرند است؛ یا دیرندی است از هم وارفته و منبسط که به آن ماده یا فضا

¹ Deleuze, 2004: 94.

می گویند؛ یا دیرندی است منقبض و درهم تنیده که در مقابل فضا است و آن را دیرندِ قسمی می توان خواند.

با این همه، لحظه دو گانه انگاری خنثی - که در آن تفاوت فضا و «دیرندِ قسمی» خنثی می شود - هنوز هم لحظه ای دو گانه انگار است؛ زیرا هنوز جُفتِ مفهومی انقباض و انبساط در کار است و تفاوت درجه ای و تفاوت ماهوی در آموزه «درجات تفاوت» گرد می آیند. فرق درجات تفاوت با تفاوت درجه ای این است که درجات تفاوت شامل تفاوت درجه ای و تفاوت ماهوی است: هریک از این دو، درجه ای است از درجات تفاوت. به تعبیر دیگر، درجات تفاوت معروض دیرندِ مقسمی و در سطح آن است درحالی که تفاوت درجه ای مقابل دیرندِ قسمی و در سطح دو گانه انگاری مطلق است.

۳. یگانه انگاری نهفته^۹: تفاوت شدی (La différence intensive)

اما مشکل گذار از دو گانه انگاری مطلق به دو گانه انگاری خنثی این است که هر چند حیثیت دو گانه دیرند را به وضوح صورت بندی می کند، گویی بر گسون را مشمول نقدهایی می گرداند که خود او به تکرار بر بعضی فلسفه ها وارد کرده است: تقلیل تفاوت های ماهوی به تفاوت درجه ای؛ توضیح تفاوت بر اساس کمیّت صرف؛ خلط کثرت کیفی با کثرت عددی و... به تعبیر دیگر، گویی دو گانه انگاری خنثی نه دو گانه انگاری بلکه نوعی یگانه انگاری درجه ای است که در آن هر چه هست دیرند است؛ به درجات مختلف: در آن هر تفاوتی هست، صرفاً کمی و درجه ای است. چگونه می توان با وجود چنین همگنی و همسانی ای کماکان از «تفاوت های ماهوی» سخن گفت؟ آیا گذار از دو گانه انگاری مطلق به دو گانه انگاری خنثی، از میان بردن یکبارۀ دو گانه انگاری و سیطره بخشیدن به یگانه انگاری ای یکپارچه ساز نیست؟ آیا با طرح دیرندِ مقسمی، بخشی از فلسفه بر گسون بخش دیگر آن فلسفه را تصاحب نمی کند؟ چگونه می توان از یگانه انگاری در عین دو گانه انگاری سخن گفت؟ آن چه نحو یگانه انگاری است که دو گانه انگاری را نقض نمی کند؟ این پرسش را می توان این گونه طرح کرد: نسبت دیرندِ مقسمی و دیرندِ قسمی چیست؟ به تعبیر دیگر، نسبت تفاوت مقسمی و تفاوت قسمی (La Différence/ La différence) چیست؟

۳،۱. دوگانه «نَهفتگی» (La virtualité) و «فعلیت» (L'actualité)

در توضیح این نسبت است که دوگانه‌ای دیگر در کار می‌آید: دوگانه «نَهفتگی» و «فعلیت». نسبت دیرند قسمی با دیرند مقسمی، یعنی نسبت «دیرند»ی که در برابر ماده یا فضاست با «دیرند»ی که شامل ماده یا فضاست، نسبت نهفته و بالفعل است. دیرند مقسمی کل نهفته‌ای است که هرگاه بالفعل می‌شود به شکل دوگانه دیرند قسمی و ماده بالفعل می‌گردد؛ اما در حالت نهفتگی، شامل دیرند قسمی و ماده است. برای روشنی بیشتر مطلب، توجه به چستی نهفتگی اهمیت دارد.

نَهفتگی با امکان (La possibilité) متفاوت است. نَهفتگی و امکان از سه جهت با هم فرق دارند: یکی از جهت شأن وجودی و دیگر از جهت نحوه گذار از حالت خود به حالت مقابل خود و سوم از جهت نتیجه گذار از آنچه هستند به آنچه می‌شوند. نخست اینکه امکان، از جهت شأن وجودی، در مقابل تحقق (La réalisation) است و امری است نامحقق؛ در حالی که نَهفتگی، در مقابل فعلیت (L'actualisation) است نه در مقابل تحقق. در نتیجه امر نهفته هر چند فعلیت ندارد، محقق است؛ در حالی که امر ممکن، هیچ‌گونه تحقق ندارد.

دیگر اینکه امر ممکن چون تحقق ندارد، هرگاه محقق شود، بر اساس قاعده «شبهات» (La ressemblance) محقق خواهد شد. قاعده شبهات به این معناست که ممکن نامحقق از همه نظر به ممکن محقق شبیه است مگر از نظر صرف تحقق. به تعبیر دیگر، ممکن نامحقق «در سطح مفهوم» هیچ تمایزی با ممکن محقق ندارد: آنچه ممکن محقق بر ممکن نامحقق افزون دارد، صرفاً و صرفاً تحقق است. در حالی که نهفته - که خود پیشاپیش محقق است هر چند بالفعل نباشد - بر اساس قاعده دیگری به حالت فعلیت گذار می‌کند. قاعده گذار نَهفتگی به فعلیت نه شبهات که «تفاوت» (La différence) است. به عبارت دیگر، فرق نهفته و بالفعل بیش از آن است که صرفاً در فعلیت داشتن و فعلیت نداشتن خلاصه شود. نهفته هنگام فعلیت یافتن، به امری نو بدل می‌گردد که پیش از فعلیت یافتن نمی‌شد آن را پیش‌بینی کرد: فعلیت یافتن امر نهفته، برخلاف تحقق یافتن امر ممکن، پدیدآورنده امری نو و پیش‌بینی نشده است. پس ممکن با محقق «شبهات» دارد و نهفته با بالفعل «تفاوت».

اما فرق میان ممکن و نهفته صرفاً در این دو فقره نیست؛ بلکه از حیث نتیجه گذار نیز با هم فرق دارند. نتیجه گذار از ممکن به محقق «حذف» (L'élimentation) و کنار رفتن پاره‌ای از ممکنات دیگر است که محقق نشده می‌مانند و از تحقق بی‌نصیب می‌شوند. در حالی که نتیجه گذار از نهفته به بالفعل «خلق» (La création) اشکال‌نویی است که از پیش در میان نبوده است. به بیان دیگر، گذار نخست بر اساس سلب و گذار دوم بر اساس ایجاب انجام می‌پذیرد. به این تعبیر، امر ممکن بر اساس حذف و شباهت محقق می‌شود و امر نهفته بر مبنای خلق و تفاوت: یکی نامحقیقی است که صرفاً تحقق می‌یابد؛ دیگری محقیقی است که اساساً تفاوت می‌یابد.

اکنون می‌توان به نسبت دیرند مقسمی با دیرند قسمی، یعنی نسبت لحظه یگانه‌انگار فلسفه برگسون با لحظه دو گانه‌انگار آن، باز گشت.

دیرند مقسمی امر نهفته است نه امر ممکن. در نتیجه هنگام فعلیت یافتن، با آنچه بدان فعلیت می‌یابد، تفاوت پیدا می‌کند. با این تعبیر، دیرند مقسمی نه تنها با ماده یا فضا تفاوت دارد، بلکه با دیرند قسمی هم تفاوت دارد. دیرند مقسمی از حیث نهفتگی امر واحدی است که «از درون» پذیرای درجات است و هر یک از جفت دیرند و ماده درجاتی از شدت و ضعف آن‌اند. در این سطح (یعنی در سطح نهفتگی)، هیچ‌گونه دوگانگی‌ای در کار نیست: نسبت بین ماده و دیرند، نسبت ضعیف و شدید است. هر چه هست، «درجات دیرند» است. در نتیجه هر چه هست، یکی است. مراد از «یگانه‌انگاری نهفته» این است.

با این تعبیر، تناقضی میان لحظات دو گانه‌انگار و لحظه یگانه‌انگار فلسفی برگسون وجود ندارد؛ زیرا دو گانه‌انگاری در سطح فعلیت است و یگانه‌انگاری در سطح نهفتگی. دو گانه «تفاوت ماهوی» و «تفاوت درجه‌ای» در سطح فعلیت لحظه پیشین (یعنی سطح دو گانه‌انگار) است و آموزه «درجات تفاوت» یا همان «تفاوت شدی»^{۱۰} در سطح نهفتگی (یعنی سطح یگانه‌انگار)؛ بنابراین، نسبت دیرند مقسمی و دیرند قسمی (یا تفاوت مقسمی و تفاوت قسمی) نسبت نهفته و بالفعل است: امری است که از جهت نهفته واحد و شامل است و از جهت بالفعل در مقابل ماده یا فضا است و در نتیجه صرفاً یکی از دو گانه است. به تعبیر دلوز، کل همواره نهفته است و بالفعل همواره دو گانه. (Deleuze, 2004: 95)

۴. دوگانه‌انگاری بازیافته (Le dualisme retrouvé): تفاوت فی نفسه

اما اگر در همین لحظه یگانه‌انگار متوقف شویم، کثرت ناگسسته و پیش‌بینی‌ناپذیری که زمان خلق می‌کند، در حالت نهفته به وحدت مبدل می‌شود. دیرند همچون کل نهفته فراگیر، صرفاً و سرانجام، بدل خواهد شد به امری نامنقسم؛ اما به تعبیر دلوز، «خطایی فاحش خواهد بود اگر کسی بپندارد که دیرند صرفاً امری است نامنقسم؛ هرچند برگسون اغلب به مسامحه چنین تعبیری به کار می‌برد. در حقیقت، دیرند تقسیم می‌شود و از تقسیم‌شدن باز نمی‌ایستد؛ از همین روست که دیرند گونه‌ای کثرت است؛ اما دیرند تقسیم نمی‌پذیرد بی‌آنکه ماهیتش تغییر کند؛ ماهیت دیرند ضمن تقسیم تغییر می‌کند.» (Deleuze, 2004: 35-36) پس لحظه دیگری فرامی‌رسد: لحظه دوگانگی بازیافته. لحظه چهارم فلسفه برگسون دوباره لحظه‌ای است دوگانه‌انگار. این لحظه را دلوز «دوگانه‌انگاری بازیافته» می‌خواند.

در توضیح دوگانه‌انگاری بازیافته باید میان دو گونه تقسیم (La division) تفاوت گذاشت: تقسیمی که مبدأ آن امر مرکب است و تقسیمی که مبدأ آن امری به اصطلاح بسیط است. تقسیم امر مرکب تقسیمی است که در لحظه دوگانه‌انگاری مطلق اعمال می‌شود؛ آنجا که بناست خلط میان اموری که با یکدیگر تفاوت ماهوی داشته‌اند - و اساسی‌ترین آن‌ها خلط و اختلاط فضا و زمان است - به تیغ تقسیم زوده شود. آنچه معروف این تقسیم است، یگانگی‌ای است که یگانگی در آن به بهای غفلت از تفاوت‌های ماهوی به دست آمده است. لحظه نخست فلسفه برگسون، تقسیم این گونه یگانگی‌هاست؛ اما تقسیم امر «بسیط»، تقسیمی است که در لحظه یگانه‌انگاری اعمال می‌شود. موضوع این تقسیم آن کل نهفته‌ای است که جامع درجات تفاوت و عرصه تفاوت شدی است و دوگانه‌های لحظه دوگانه‌انگاری - که با یکدیگر تفاوت ماهوی دارند - همه در یگانگی نهفته آن، به درجات شدت و ضعف، بیان می‌پذیرند. به تعبیر دیگر، تقسیم امر «بسیط» تقسیمی است که در آن امری نهفته بالفعل می‌شود. از همین رو، آن دوگانگی‌ای که از این تقسیم به دست می‌آید، نه محصول تفریق و گسیختن امری مرکب که خلق اموری یکسره نو است. این نحوه از تقسیم را برگسون «تفصیل» یا «تفاوت‌یابی» (La différenciation)

¹ Deleuze, 2004: 96.

می خواند؛ بنابراین می توان برای آسانی کار، تعبیر «تقسیم» را صرفاً برای تقسیم گونه نخست (یعنی تقسیم امر مرکب) به کار برد و در سخن گفتن از تقسیم گونه دوم (یعنی تقسیم امر «بسیط») از تعبیر «تفصیل» یا «تفاوت یابی» بهره جست. به این ترتیب، لحظه چهارم فلسفه برگسون که لحظه بازیابی دو گانه هاست، از تفاوت یابی کل یگانه نهفته ای به دست می آید که در دو جهت مختلف تفصیل پیدا می کند. دیرند مقسمی که یگانه ای نهفته است، هر لحظه در دو گرایش تفصیل می یابد: یکی اکنون ناب (Le pur présent) و دیگری گذشته ناب (Le pur présent) (Deleuze, 2004: 98). خیزش حیاتی (L'élán vital) هر لحظه در دو حرکت تفصیل پیدا می کند: یکی انبساط و وارفتگی که در ماده فرومی افتد و دیگری انقباض و در هم تنیدگی که تا دیرند قد می افرازد (همان). در توضیح تفصیل، دلوز از مفاهیمی بهره می جوید که در سخن گفتن از فلسفه اسپینوزا استخدام کرده بود: «یگانگی [در جریان این تفاوت یابی] آنچه را به نحو نهفته در لف خود گرفته بود،" بیان می کند" و نشر می دهد.» (همان)

اکنون می توان از تفاوت دو گانه انگاری بازیافته با دو گانه انگاری مطلق و خنثی به روشنی سخن گفت. دو گانه انگاری مطلق نتیجه «تقسیم» آمیزه ای مرکب از اموری است که با یکدیگر تفاوت ماهوی دارند. دو گانه انگاری خنثی محصول کشف دیرندی بودن فضا است؛ کشف اینکه هر چه هست، دیرند است؛ یا مایل به انقباض و چگال شدن؛ یا مایل به انبساط و وارفتن. در این میان - هنگامی که ورای درک دیرندی بودن فضا - بینشی از مدرج بودن دیرند نیز حاصل شد، لحظه یگانه انگاری فرامی رسد؛ لحظه آن یگانه ای که همه دو گانه ها درجات و طبقات آن اند و همگی به نحو نهفته در آن همبودی دارند. به تعبیر دیگر، دو گانه انگاری خنثی نه گذار از دو گانه انگاری مطلق، بلکه صرفاً نتیجه دید و اعتباری تازه است؛ نتیجه این دید و اعتبار که صرفاً فضا نیست که دیرندی است، بلکه دیرند نیز مدرج است. آنچه این گذار به یگانه انگاری را ممکن می کند، گذار از دیرند همچون تفاوت ماهوی به دیرند همچون تفاوت شدی است: اکنون، در لحظه یگانه انگاری، دیرند عبارت است از تفاوت شدی؛ اما دو گانه انگاری بازیافته، دو گانگی پس از یگانگی است؛ تفصیل و تفاوت یابی امر یکتای نهفته ای است که هر لحظه در جریان فعلیت یافتن، امر نو خلق می کند؛ اما چه چیز بر آمدن دو گانه انگاری بازیافته را ممکن می سازد؟ اگر تفاوت شدی همه تفاوت ها را در حد شدت و ضعف بیان می کند، کدام بیان از دیرند است که

بازیابی دو گانه‌هایی را مجال می‌دهد که با یکدیگر نه در صرف شدت و ضعف که ماهیتاً تفاوت دارند؟ به تعبیر خلاصه، بازیابی دو گانه‌انگاری چگونه ممکن می‌شود؟

دیرند همچون تفاوت شدی ممکن نیست به برآمدن لحظه دو گانه‌انگاری بازیافته - یا همانا تفصیل در معنای پیش گفته - مجال دهد، زیرا تفاوت شدی بیان تفاوت است در حد شدت و ضعف. پس بیانی دیگر از تفاوت و گذار از تفاوت شدی بایسته است. نتیجه این گذار رسیدن به بیان دیگری از دیرند است که بر اساس آن دیرند بتواند هر لحظه دو گانه‌هایی نو خلق کند که در هیچ طیف واحد و وحدت بخشی با یکدیگر یگانگی پیدا نکنند. این بیان از دیرند عبارت است از «تفاوت فی نفسه» (Différence en soi). دیرند در لحظه دو گانه‌انگاری بازیافته همچون تفاوت فی نفسه بیان می‌شود؛ و نه دیگر همچون تفاوت شدی. دیرند در لحظه دو گانه‌انگاری بازیافته یکی است که بس گانه است؛ امری است که نه صرفاً متکثر بلکه خود کثرت است؛ نه صرفاً متفاوت بلکه خود تفاوت است؛ و نه در قیاس با غیر، بلکه فی نفسه تفاوت دارد. پس همان گونه که لحظات قبل دیرند را از وجوه خاص و متعین بیان کردند، همان گونه که لحظات دو گانه‌انگاری ناب بودن و لحظه یگانگانه‌انگاری فراگیر بودن دیرند را بیان کرد، لحظه دو گانه‌انگاری بازیافته خلاق بودن دیرند را بیان می‌کند: دیرند عبارت است از تفاوت فی نفسه که هر لحظه دو گانه‌هایی خلق می‌کند.^{۱۱} از همین روست که زمان در دو گانه‌انگاری بازیافته، هر لحظه به دو بهره تفصیل می‌یابد: گذشته ناب و اکنون ناب؛ و به این ترتیب است که در فلسفه برگسون گذشته‌ای هست که صورت منقضی شده هیچ اکنونی نیست و یکسره نو است؛ گذشته‌ای معاصر با اکنون که گذشته هیچ اکنون سپری شده‌ای نیست. گشودگی گذشته در فلسفه برگسون از نتایج همین دو گانه‌انگاری بازیافته است.

به این ترتیب، دو گانه‌انگاری بازیافته که لحظه چهارم فلسفه برگسونی است و دیرند در آن همچون تفاوت فی نفسه بیان می‌پذیرد، برقراری هر گونه نسبت «دیالکتیکی» را میان این لحظات پس می‌زند؛ زیرا دیرند در اساس همواره در حال خلق دو گانه‌هایی است که به معنای نیچه‌ای کلمه دو گانه‌هایی «تراژیک» اند: یعنی دو گانه‌هایی که در هیچ منزلگاه موعودی با یکدیگر وحدت و یگانگی نمی‌یابند و همواره متکثر و متفاوت می‌مانند.^{۱۲} در نتیجه، حتی اگر بتوان حرکت از تفاوت ماهوی به تفاوت شدی را حرکتی به اصطلاح

دیالکتیکی دانست، با طرح دوگانه‌انگاری بازیافته هر برداشتی از این دست بی‌وجه می‌شود: فلسفه بر گسسون در تمامیت خود - یعنی با ملاحظه همه لحظات - فلسفه‌ای است غیر دیالکتیکی.

۳. برآمد: اندیشیدن به تفاوت از طریق ایجابی

همچنانکه با گذر از لحظه دوگانه‌انگاری مطلق به دوگانه‌انگاری خنثی، وجهی تازه از دیرند پدیدار شد (میانه‌گیر بودن دیرند)، در گذار از دوگانه‌انگاری خنثی به یگانه‌انگاری نهفته نیز وجهی دیگر از دیرند (شدی بودن دیرند) بیان می‌شود. باین حال، میان این دو لحظه گذاری به معنای عبور و برگزشتن در کار نیست. مقصود از گذار میان این دو، تغییر دید و دریافت و اعتبار است. به بیان دیگر، فرق دوگانه‌انگاری خنثی با یگانه‌انگاری نهفته صرفاً فرق میان دو دیدگاه است که در اولی «دیرندی بودن خود فضا» لحاظ می‌شود و در دیگری «شدی بودن خود دیرند»: در دوگانه‌انگاری خنثی، هنگامی که دوگانگی ماهوی خنثی می‌شود و آشکار می‌گردد که دیرند نه صرفاً یکی از طرفین بلکه همچنین ضابطه تمایز میان طرفین است، فضا همچون دیرند وارفته و منبسط بیان می‌پذیرد؛ در یگانه‌انگاری نهفته نیز، آنگاه که آن وارفتگی و درهم‌تنیدگی به چشم دو بیان از امری یکتا نگریسته می‌شود، دیرند همچون امری به بیان می‌آید که عرصه شدت و ضعف است و در آن تفاوت شدی جاری است. یکبار توجه به فضا و دیرندی بودن آن است؛ دیگر بار توجه به دیرند و شدی بودن (یا درجه‌ای بودن)^{۱۳} آن است.

دیرند از آن رو می‌تواند از نو در دوگانه‌هایی تازه تفصیل و تفاوت پیدا کند که حتی در سطح یگانه‌انگاری نیز بساطت و وحدت مبتنی بر این همانی نداشته است. به بیان دیگر، اکنون که دیرند مقسمی - که خود کلی است نهفته - از نو به دو بهره متفاوت تفصیل می‌یابد و به صورت گذشته ناب و اکنون ناب بالفعل می‌شود، به نحو واپس‌نگرانه می‌توان دریافت که آنچه مجال چنین تفصیلی را فراهم آورده این بوده که دیرند سطح یگانه‌انگاری نیز خود وحدتی بسیط و این همان نبوده است و در نتیجه آنچه تفصیل و تفاوت می‌یابد نه امری بسیط که امری بس گانه و کثیر است. از همین رو، نه فقط پذیرای کثرت که خود کثرت است و به همین دلیل نیز در سطح یگانه‌انگاری نمی‌ماند. به بیان خلاصه، دیرند مقسمی اگر

از منظر لحظه دو گانه‌انگاری باز یافته نگریسته شود، امر یکتای متکثری است که با همه یکتایی متکثر و بس گانه و خود فی نفسه تفاوت است.

به این ترتیب، هریک از چهار لحظه فلسفه برگسون دیرند را از وجهی خاص و متعین بیان می‌کند: در لحظه نخست (دو گانه‌انگاری مطلق) دیرند عبارت است از بهره نابی که با بهره فضا، اگر چه در سطح داده تجربی یکسره آمیخته است، در سطح شهود، تفاوت ماهوی دارد؛ در لحظه دوم (دو گانه‌انگاری خنثی) حیثیت دو گانه دیرند برجسته می‌شود: دیرندی که در مقابل فضا است (دیرند قسمی) و دیرندی که ضابطه تمایز دیرند با فضا است (دیرند مقسمی). به این ترتیب، افزون بر حیثیت وجودی، حیثیت روشی آن نیز آشکار می‌گردد. از این منظر، دیرند که قسمی بود در برابر فضا، در هیئت مقسمی بیان می‌شود که هر دو قسم دیرند و فضا را شامل می‌گردد. در لحظه سوم (یعنی یگانه‌انگاری نهفته) که صرفاً از حیث دید و اعتبار با لحظه قبل فرق دارد، دیرند از وجهی دیگر بیان می‌شود. در این لحظه دیرند امر یکتای فراگیری است که شدت و ضعف دارد و از این رو با وجود در بعضی فلسفه‌های وحدت وجودی مشابهت تام پیدا می‌کند؛ زیرا فضا را هم دربر می‌گیرد و چنین آشکار می‌شود که فضا همانا دیرند ضعیف است نه چیزی در مقابل دیرند؛ اما هنوز لحظه‌ای دیگر برجاست؛ و گر نه فلسفه برگسون به نوعی وحدت وجود بدل می‌شد. لحظه چهارم (دو گانه‌انگاری باز یافته) لحظه‌ای است که در آن این وجه از دیرند بیان می‌شود که آن وحدت لحظه پیشین نه یگانگی امری بسیط و مبتنی بر این همانی بلکه یکتایی امری متکثر و بس گانه بوده است؛ و گر نه لحظه چهارمی و باز یافتن دوگانگی‌ای در کار نمی‌بود. دیرند در این معنای اخیر، «تفاوت فی نفسه» است. به این ترتیب، سه نحوه بیان پذیرفتن دیرند عبارت‌اند از: دیرند همچون تفاوت ماهوی (دیرند در معنای قسمی)، دیرند همچون تفاوت شدی (دیرند در معنای مقسمی)، دیرند همچون تفاوت فی نفسه. هریک از این سه، دیرند را از وجهی خاص و معین بیان می‌کند: ناب بودن، فراگیر بودن، خلاق بودن.

اما اگر «برگسونیسم فلسفه تفاوت است و تحقق تفاوت» (همان: 72)، پس دلوز فلسفه برگسون را با آنچه از خود برگسون آموخته صورت‌بندی می‌کند. به بیان دیگر، اهمیت برگسون در نظر دلوز آن است که برگسون در فلسفه راهی گشوده است برای اندیشیدن به تفاوت از طریقی غیر از سلب؛ خواه سلب بر اساس حصر (Négatif de limitation) و خواه

سلب بر اساس تضاد یا تخالف (Négatif d'opposition) (همان: 41). جانشین کردن سلب بر اساس تخالف به جای سلب بر اساس حصر اگرچه انقلاب چشمگیری است که کانت و پساکانتیان در فلسفه رقم زدند، اما «برگسون در انتقاد به امر سلبی، هر دو صورت را محکوم می‌کند.» (همان) زیرا آنچه در هر دو این صور مشترک است، تقلیل تفاوت به سلب است؛ زیرا «در هستی تفاوت‌ها در کار است و باین‌همه، هیچ امر سلبی‌ای در میان نیست.» (همان) پس هر چند اسپینوزا و نیچه و برگسون را «هم‌زمان» دلوز در نبرد علیه فلسفه مبتنی بر سلب دانسته‌اند (Hardt, 2010: X)، پنداری سهم برگسون در پدیدآیی آموزه تفاوت نزد خود دلوز، سهم عمده است. به بیان دیگر، پنداری رابطه میان فلسفه دلوز با فلسفه برگسون چنان است که هریک صدایی را به دیگری پژواک می‌دهد که هم از دیگری برخاسته است. پس نه تنها فلسفه دلوز بسیاری از نیم‌گفته‌های فلسفه برگسون را به بیان درمی‌آورد، فلسفه برگسون نیز - از بعضی وجوه بسیار مهم - بیانی از فلسفه تفاوت دلوز است. آنچه دلوز خود بدان تصریح کرده است، روشنی تمام دارد: «آموزه تفاوت می‌بایست پرتو نوری بر فلسفه برگسون بیفکند؛ اما برگسونیسم نیز چه بسا بزرگ‌ترین سهم را در قسمی فلسفه تفاوت داشته باشد.» (Deleuze, 2004: 43)

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Mohammad Taghi Tabataba'i  <https://orcid.org/0009-0004-6829-0400>

Seyyed Ashkan Khatibi  <https://orcid.org/0000-0001-7325-2303>

پی‌نوشت‌ها:

۱. تفصیل بیشتر مطلب و جزئیات استدلال برگسون را در کتاب جستار در داده‌های آگاهی، در این بخش‌ها می‌توان یافت: (Bergson, 1963 : 52-53 & 64 & 73 & 77-78)
۲. مطابق فرهنگ ریشه‌شناختی روبر، لفظ (temps) در فرانسوی که از صورت لاتینی (tempus) مشتق است، افزون بر «زمان»، بر «فصل» یا «مقطعی از سال» نیز دلالت دارد. معنای اخیر، از جمله در ساخت کلمه فرانسوی (printemps) به معنای «بهار» نیز دیده می‌شود که از دو جزء (primum) و

(tempus) به معنای «نخستین فصل» یا «نخستین مقطع سال» تشکیل شده است. در حالی که لفظ فرانسوی (durée) به معنای «دیرند»، به جای آنکه نوعی تقسیم و تقطیع و گسستگی را تبادر کند، بر پیوستگی و دیرپایی دلالت دارد. (Picoche, 1991: 647 & 224)

۳. چنانکه فردریک ورمس در معرفی کتاب ماده و حافظه گفته است، دو گانه‌انگاری برگسون با آنچه او را بدان منتسب می‌کنند بسیار فرق دارد و با نوعی گذار از انحای رایج دو گانه‌انگاری همراه است: «برگسون ضمن برگزشتن از قسمی دو گانه‌انگاری روان‌شناختی، با مسئله دو گانه‌انگاری مابعدالطبیعی مواجه می‌شود و به راه‌های گذار از آن نیز می‌پردازد.» (Worms, 2012: 9)

۴. برگسون هنگامی که به فلسفه خود کمابیش شکل نهایی داده بود، در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۱۵ خطاب به هارالد هوفدینگ (Harald Höffding)، مسئله اصلی خود را چنین بیان می‌کند: «بر آنم که ارائه هرگونه خلاصه از نظرهای من آن‌ها را در مجموعه خود از ریخت خواهد انداخت و به همین وسیله در معرض بی‌شمار □ اعتراض قرار خواهد داد، اگر آن خلاصه پیش از هر چیز بر آن نکته که من آن را مغز نظریه اجتهادی خود می‌دانم متمرکز نباشد و بی‌وقفه بدان بازنگردد؛ یعنی به شهود دیرند. بازنمایی کثرتی از "تداخلات متقابل" (pénétration réciproque) که یکسره با کثرت عددی فرق دارد؛ بازنمایی دیرندی نامتجانس (hétérogène) و کیفی (qualitative) و خلاق (créatrice)؛ این است آن نقطه‌ای که من از آن عزیمت کرده‌ام و پیوسته بدان بازگشته‌ام.» (Bergson, 1972: 1148) (برجسته کردن این سه کلمه - سه بیان از «دیرند» - از نویسندگان مقاله حاضر است.)

۵. گفتنی است که با چنین اختصار و ایجازی نمی‌توان رویکرد ژانکلویچ را یکسره باطل انگاشت. مراد از طرح مطلب صرفاً اشاره به گشودگی و فراخ‌دامنی بحث و یادکرد مسئله‌زایی آن است. و گرنه سنجش بسندگی و نابسندگی رویکرد ژانکلویچ مجالی مبسوط و دقتی فراخور مطلب می‌طلبد.

۶. دلوز در نوشته‌های مختلف، به تفاریق، به فلسفه برگسون پرداخته است؛ اما سه نوشته از او منحصراً به فلسفه برگسون اختصاص دارد: نوشته‌ای با عنوان «برگسون، ۱۸۵۹-۱۹۴۱» که در سال ۱۹۵۴ نوشته شده و در ضمن مجموعه‌ای با عنوان فیلسوفان نامدار زیر نظر موریس مرلوپونتی به سال ۱۹۵۶ منتشر شده است؛ نوشته‌ای با عنوان «مفهوم تفاوت نزد برگسون» که در جلد چهارم مطالعات برگسونی در سال ۱۹۵۶ منتشر شده است؛ و نیز کتاب برگسونیسم که نخستین بار ده سال پس از این دو نوشته به سال ۱۹۶۶ به چاپ رسیده است. اساس کار ما در اینجا هر سه این

نوشته‌هاست. باین همه، بیش از هر چیز تمرکز بر فصل چهارم و پنجم از کتاب برگسونیسم بوده است. نشانی مطالب جابه‌جا به دست داده شده است.

۷. از جمله در فصل دوم از جستار در داده‌های بی‌واسطه آگاهی: «در منظر علم فواصل خود دیرند شمرده نمی‌شوند؛ و اگر حرکت‌های عالم همگی دو یا سه برابر تندتر شوند، نه نیاز خواهد بود چیزی را در فرمول‌هایمان تغییر دهیم نه در آن اعدادی که در این فرمول‌ها به کار برده‌ایم... ستاره‌شناس، هنگام پیش‌بینی خورشید گرفتگی، اصلاً چنین کاری می‌کند: ستاره‌شناس فواصل دیرند را - که برای علم اهمیتی ندارند - تا بی‌نهایت تقلیل می‌دهد و به این ترتیب در زمانی بس کوتاه، در حد چند ثانیه، توالی‌ای از هم‌زمانی‌ها را درک می‌کند که از منظر آگاهی انضمامی - آگاهی‌ای که ناگزیر از زیستن فواصل دیرند است - ممکن است قرن‌ها به طول بینجامد.» (Bergson, 1963: 77)

۸. برگسون در درسی با عنوان درس گفتارهای عقل محض که در دبیرستان هانری چهارم در سال تحصیلی ۱۸۹۴-۱۸۹۳ ایراد کرده است، مفهوم کانت از زمان را این گونه نقد کند: «کانت همواره بین زمان و مکان جمع می‌کند و میان این دو صورت □ نوعی توازی دائم برقرار می‌سازد. در اینجا نوعی این همان کردن یا دست کم تقریب وجود دارد که وجاهتش مبرهن نیست. ما بر آنیم که آنچه را کانت دربارهٔ زمان می‌گوید صرفاً می‌توان به زمانی اطلاق کرد که به صورت فضا در آمده باشد؛ و ما زمان را به طور معمول همین گونه درک می‌کنیم. اما نقادی کانت مشتمل بر آن زمانی نیست که از درون - چنانکه آگاهی عرضه می‌دارد - ملاحظه می‌گردد؛ زمانی که همچون تعمیق حالات آگاهی در یکدیگر بازنمایی و به منزله کیفیت، نه کمیت، طرح شده باشد.» (Bergson, 1995: 151)

۹. اصل این ترکیب وصفی، یعنی «یگانه‌انگاری نهفته» (Le monisme virtuel)، در نوشته‌های خود دلوز وجود ندارد. ما کوشیده‌ایم در اینجا با تکیه بر قرائن متنی آشکار و نیز در هماهنگی به سه ترکیب وصفی دیگر دوگانه‌انگاری مطلق، خنثی، بازیافته - که خود دلوز عیناً به کار برده است، این ترکیب را بازسازی کنیم. از جمله آن قرائن متنی عبارتی است در کتاب برگسونیسم که ما بازسازی ترکیب «یگانه‌انگاری نهفته» را بر آن استوار ساخته‌ایم: «لحظهٔ یگانه‌انگاری (monisme) از این قرار است: همهٔ درجات در یک زمان (un seul Temps) همبودی می‌یابند [...] اما وحدت در چرخشی دیگر حاصل می‌شود: همبودی همهٔ درجات و همهٔ سطوح، همبودی‌ای است نهفته و صرفاً نهفته. نقطهٔ وحدت خود نهفته (virtuel) است. [...] و از همین روست که برگسون سخن متناقض نمی‌گوید آنگاه که از شدت‌ها یا درجات متفاوت در همبودی‌ای نهفته (coexistence)

(virtuelle) و زمانی یگانه (Temps unique) و کلیتی بسیط (Totalité simple) سخن می‌گوید. (Deleuze, 2004: 95)

۱۰. میان آموزه «درجات تفاوت» با آموزه «تفاوت شدی» (différence intensive) جز تمایزی ظریف در کار نیست و همین نیز سبب شده است که ما به جای چهار بیان دیرند از سه بیان سخن بگوییم. با این حال، اشاره به این تمایز به روشنی بیشتر مطلب یاری می‌رساند: آنچه میان درجات تفاوت با تفاوت شدی فرقی - هرچند ظریف - می‌گذارد آن است که در درجات تفاوت دو گانه «انقباض» و «انبساط» در کار است و در تفاوت شدی دو گانه «نهفته» و «بالفعل». فرق میان این دو جفت نیز آن است که جفت نخست صرفاً نسبت میان دیرند مقسمی و دیرند قسمی را توضیح می‌دهد؛ در حالی که جفت دوم، نسبت میان خود یگانه‌انگاری و دو گانه‌انگاری را. به تعبیر دیگر، انقباض و انبساط در نهایت در چارچوبی دو گانه‌انگار (دو گانه‌انگاری خنثی) طرح می‌شوند؛ در حالی که نهفته و بالفعل - هرچند در چارچوب یگانه‌انگاری نهفته طرح می‌گردند - نسبتی میان دیرند و غیر دیرند برقرار می‌سازند که براساس آن هم یگانه‌انگاری (در سطح دیرند نهفته) فهم‌پذیر می‌شود و هم دو گانه‌انگاری (در سطح دیرند بالفعل). به بیان خلاصه، فرقی میان درجات تفاوت و تفاوت شدی نیست مگر از آن جهت که یکی از منظر دو گانه‌انگاری لحاظ شده است و دیگری از منظر یگانه‌انگاری؛ و آن منظر یگانه‌انگار - چون یگانه‌انگاری نهفته است نه یگانه‌انگاری به معنای رایج کلام - نسبت خود یگانه‌انگاری را به دو گانه‌انگاری نیز توضیح می‌دهد.

۱۱. پرداختن به خود آموزه «تفاوت فی نفسه» از دامنه مباحث این مقاله خارج است. در اینجا ناگزیریم به این اشاره بسنده کنیم که در فلسفه خود ژیل دلوز درباره «یکی که بس گانه است» به تفصیل بحث می‌شود. برای مزید اطلاع، از جمله مراجعه کنید به مقدمه کتاب هزار فلات، نوشته مشترک دلوز و گواتاری، که تعبیر معروف «پلورالیسم = مونیسیم» (Deleuze & Guattari, 1980: 31) در آن آمده است؛ همچنین به نخستین فصل از کتاب تفاوت و تکرار که «تفاوت فی نفسه» عنوان دارد (Deleuze, 2011: 43-96).

۱۲. این تعبیر از دیالکتیک و تراژیک را خود دلوز در کتاب نیچه و فلسفه پرورنده است. (Deleuze, 1983: 21)

۱۳. تکرار این نکته بایسته است که «درجه» در سطح یگانه‌انگاری نهفته (درجات تفاوت) با «درجه» در سطح دو گانه‌انگاری مطلق (تفاوت درجه‌ای) فرق دارد. درجه در سطح یگانه‌انگاری نهفته شدی و درونی (intensive) است و درجه در سطح دو گانه‌انگاری مطلق کمی و بیرونی (extensive). در نتیجه آنجا که درجه کمی (یا همان تفاوت درجه‌ای) در سطح دو گانه‌انگاری

مطلق در مقابل تفاوت ماهوی است، درجه شدی (یا همان درجات تفاوت) در سطح یگانه‌انگاری نهفته شامل هر دوی تفاوت ماهوی و تفاوت درجه‌ای است.

منابع

- Bergson, Henri. (1963). *Œuvres complètes (1959), Introduit par Henri Gouhier et Textes Annotés par André Robinet*, Presses Universitaires de la France: Paris. [In English].
- (1972). *Mélanges, Textes Publiés et Annotés par André Robinet et Avant-Propos par Henri Gouhier*, Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- (1975). *Mémoire et Vie (1957), Textes Choisis par Gilles Deleuze*, Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- (1995). *Leçons D'histoire de la Philosophie Moderne et Théories de l'âme*, Éditées par Henri Hude et Jean-Louis Dumas, Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- Deleuze, Gilles. (1983). *Nietzsche et la Philosophie*, Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- (2002a). *Bergson, 1859-1941*, in Lapoujade, Davide (éd.), *Îles Désertes et Autres Textes*: 28-43. Minuit: Paris. [In France].
- (2002b). *La Conception de la Différence chez Bergson*. in Lapoujade, Davide (éd.), *Îles Désertes et Autres Textes*: 42-73. Minuit: Paris. [In France].
- (2004). *Le Bergsonisme (1966)*, Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- (2011). *Différence et Répétition (1968)*, Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- Deleuze, Gilles et Guattari, Félix. (1980). *Milles Plateaux: Capitalisme et Schizophrénie*, Minuit: Paris. [In France].
- François, Arnaud. (2013). *Ce que Bergson Entend par «Monisme»*. Bergson et Haeckel, in Worms, Frédéric et Riquier, Camille (éds.), *Lire Bergson*: 121-138. Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- Hardt, Michael. (2002). *Gilles Deleuze: An Apprenticeship in Philosophy (1993)*, London: University of Minnesota Press. [In English].
- Jankélévitch, Vladimir. (1959). *Henri Bergson*, Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].
- Picoche, Jacqueline. (1991). *Dictionnaire Étymologique du Français (1983)*, Les Dictionnaires Robert: Paris. [In France].
- Russell, Bertrand. (1914). *the Philosophy of Bergson*, Bows and Bows: Cambridge. [In English].

Worms, Frédéric. (2012). *Présentation, in Bergson, Henri, Matière et Mémoire: Essai sur la relation du corps à l'esprit*: 5-14. Presses Universitaires de la France: Paris. [In France].

استناد به این مقاله: طباطبائی، محمدتقی و خطیبی، سید اشکان. (۱۴۰۲). سه بیان از «دیرند» در فلسفه برگسون؛ صورت‌بندی دلوزی از فلسفه برگسون چه «تفاوتی» دارد؟، حکمت و فلسفه، ۱۹ (۷۴)، ۴۷-۷۰.



Hekmat va Falsafeh is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.